

ما همه مرغیم  
+ به خاطر یک پشه

۸.....ما همه مرغیم.-----

۳۲.....به خاطر یک پشه.-----

نویسندگان به ترتیب نام داستان‌ها:

علی اطهری

اعظم رادپور

تصویرگر: امیر مفتون



کامیون حامل مرغ، که از مرغداری به سمت کشتارگاه می‌رفت، کنار دکانی کوچک در روستایی در مسیر توقف کرد. ساعت نه شب بود. راننده می‌خواست سیگاری بخرد و چند دقیقه‌ای استراحت کند. مرغ خانگی قهوه‌ای‌رنگی که در کنار دکان روی خاکها لمیده بود، از صدای کامیون و ترمزش، هراسید و بلند شد. وقتی کامیون را دید، خیالش راحت شد. کامیون برایش آشنا بود. چندین بار آن را دیده بود. هر از پنجاه شصت روز با قفسه‌های زردرنگ خالی می‌رفت و چند ساعتی بعد پُر از هم‌نوعان سفید، تپل و خوشکل برمی‌گشت. راننده‌ی کامیون به این دکان عادت کرده بود. همیشه توقفی می‌کرد و از اصغر آقا، صاحب مرغ

خانگی و مغازه، خریدی می‌کرد و گپی می‌زد. مرغ خانگی بیشتر اوقات به حرف‌های آن‌ها گوش می‌داد و از صحبت‌هایشان چیزهای زیادی یاد گرفته بود.

مرغ خانگی که دید خواب از چشمش پریده و راننده هم با اصغر آقا گرم صحبت است، از جای خود بلند شد، بال‌های خود را به هم زد و گرد و خاک خود را تکاند. پاهایش را، رفت و برگشتی، روی زمین کشید و سر و گردن خود را تا حد ممکن کش داد. ماهیچه‌هایش که باز شد به طرف کامیون رفت. چرخی دور آن زد. بیشتر مرغها یا خواب بودند، یا چرت می‌زدند. فقط یکی از آنها با حالتی کشیده و مغرور نشسته بود و مانند